اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

بحثی که بود راجع به تقطيع که بنا هم نبود اين قدر طول بکشد يک مورد ديگری را هم از اين موارد تقطيع که واقعاً خب اين بحث اگر ما در روايات وارد بشويم، يک بحث واقعاً کثيرالتفريع است، ظاهراً چندانه­اش را فقط مطرح می­کنيم، يقاس عليه مالم يقل به اصطلاح يک روايتی است از فضيل در باب حدود اين بحث را در کتاب­های حدود به مناسبت اين­که در باب سرقت چندبار اقرار سارق می­خواهد، مشهور و معروف بين علماء دوبار می­خواهد مثل باب زنا که چهار بار می­خواهد اين هم دوبار می­خواهد آقای خويي خلافاً للمشهور مثل قاعده هميشه­اش ايشان اين­جا مخالفت فرمودند فرمودند يکبار کافی است اقرار، حالا اگر می­خواهيد از متن اول برای توضيح مختصری هم از کتاب مبانی تکميلة المنهاج جلد اول و مسأله سه و چهار در باب سرقت است ايشان دارد مشهور اين است و ادعای اجماع شده و تسالم شده و بعد رد می­کند می­گويد نه اين ثابت نيست، البته آقای خويي مثل قاعده هميشگی­شان يعنی چه اثبات شهرت شود، چه نشود، شهرت را همين جوری خودشان می­فرمايند يعنی ادعای شهرت شدند می­گويند نه سالم نيست، اما اين­که آمار بدهند که گفته، کجا گفته؟ مثل قاعده­ای که دارند آقايون نجفی­ها ديگر بيشتر حکايت نفس متکلم است بيشتر حکايت نفس متکلم است تا حکايت واقع باشد، بيشتر نمی­آيند بگويند چه گفته؟ که گفته؟ کجا آمده چه کسی ادعا کرده شواهدش چه است؟ ايشان خب همين طور هم به طول کلی اثبات می­کنند به طور کلی هم نفی می­فرمايند، برای احترام ايشان عرض می­کنيم به عنوان حکايت نفس متکلم، خب الآن ما يک مشکلی ما کلاً در بحث­هايمان داريم که بيشتر واقعاً حکايت نفس متکلم است، واقعيتی را حکايت نمی­کند، علی ای حال بعد هم همين عده­ای از روايات می­خواهيد بياوريد مبانی تکميله جلد يک،

س: حد سرقت

ج: بله حد سرقت اين­که آيا با اقرار بمرة واحده ثابت می­شود يا نمی­شود؟ حالا خيلی انشان­الله بحث­های فقهی نرويم اما يک مقدار خوانده بشود ايشان فرمودند مشهور، مشهور که بله شايد، حالا خود من هم مراجعه نکردم، اما تا آنجايي که در ذهنم است که شايد اجماع باشد که لابد من الاقرار مرتين، مره واحده کافی نيست ايشان خلافاً للمشهور فرموده نه مرّه واحده کافی است و تمسک هم کردند به حديث فضيل در آن مشهور سه­، چهارتا حديث هست ايشان همه آنها را مناقشه سندی فرمودند،

س: اقرار در بحث سرقت

ج: مسأله سه است يا چهار، اثبات السرقة بالاقرار، در حد سرقت در مبانی تکميله جلد يک،

س: جلد يک

ج: من هم مسأله چهار است، پنج است، شش است، همان مسائل اوائل

س: فی اثبات حدالسرقه

ج: بله همان ديگر،

س: بله، مسأله­اش اين است، لايثبت حدالسرقه الا بشهادة رجلين عدلين، فلايثبت بشهادة رجل و مسأله بعد اين است، المعروف بين الاصحاب انه اعتبر فی ثبوت حدالسرقة الاعتبار مرتين، و هو لايخلو من نظر فالاظهر ثبوته بالاقرار مرة واحده،

ج: خيلی سخت است واقعاً يک چيزی بين اصحاب واقعاً شبيه فرهنگ جا بيفتد بعد ايشان بگويد نه، الاظهر، ادعای اظهريت هم بشود خيلی مشکل است بفرماييد، البته خلاف احتياط هم هست حالا غير از اين­که مخالف است، احتياط با يک مرتبه اقرار دست­هايش را ببرند که خب خلاف احتياط هم هست حالا غير از اين الحدود تدرء بالشبهات و اين­ها به جای خودش،

س: در نسخه چيز هست، الوجه فی ذهب اليه المشهور امران،

ج: بله الاول،

س: الاول دعوة التسالم علی ان الحد لايثبت بالاقرار مرة واحده فيرده ماتقدم من عدم ثبوت ذلک علی نحو يکون اجماعاً فی المسأله و کاشف عن قول المعصوم غاية الامر ان هذا هو المشهور بين الاصحاب

ج: می­خواهم فقط همين، شهرت را بله، اما اين­که چند نفر مخالف موافق قديم جديد، دليل­شان چه بوده اصولاً ببينيد نگاه کردن اين جور به مسائلی هم که مشهور اين است مشهور فايده،

س: يعنی چه بالاخره

ج: اين آن مراجعه مستقيم را کفايت نمی­کند، اين مثل يک عينک معين آدم بزند از لای آن عينک نگاه بکند شهرت هم بالاخره فرض کنيد مشهور بين اصحاب باشد، اصحاب ما که گتره شهرت نمی­کنند، يا فرض کنيد غير مشهور هم باشد آنها هم که غير مشهور حرفی نمی­زنند، نه مشهورش حرف بیهوده می­زند، نه غير مشهورش حرف بيهوده، هر کدام دليل دارند، خود ايشان مثلاً دليلش روايت فضيل است مثلاً من باب مثال اين نيست که بگوييم حالا چون مشهور گفتند ما قانع بشويم يا نه؟ مشهور نيست فرض کنيم، نه اين ورش به شهرت را بايد نگاه کرد، يک واقعيت خارجی داريم کتب فقهی داريم، صدوق داريم ديگران داريم، تا شرايع بعد از شرايع که کتاب زياد داريم علماء زياد آمدند، مثل جواهر، مثل کتاب­های که حدود را نقل کردند، يکی دوتا نيست بعد هم می­شود مراجعه کرد، ببينيم دليل اينها نکته­ای که اينها گفتند چه است؟ اين طرفش چه است؟ آن طرف چه است؟ بالاخره دو طرف يعنی بنای فقهای ما اين نيست که ارتباطی صحبت بکنند نه مشهورش نه غير مشهور هردو نکته دارند بايد آن نکته را بررسی کرد، عنوان شهرت بنفسه کافی نيست بفرماييد، الثانی

س: رفتم جای ديگر، الثانی عدة روايات منها مرسلة جميل عن بعض اصحابنا عن احدهما فی حديث قال و لايقطع السارق حتی يقر بالسرقة مرتين فان رجع ضمن السرقه و لم يقطع اذا لم يکون شهوداً و منها سيأتی ابان ابن عثمان عن ابی­عبدالله عليه­السلام کنت عند عيسی ابن موسی فاوتی بسارق و انه

ج: ظاهراً عيسی ابن موسی از بنی عباس است که والی مدينه بوده، کنت عنده عند عيسی ابن موسی که والی مدينه باشد،

س: و اوتی بسارق و عنده رجل من آل عمر فاقبل يسئلونی فقلت ما تقول فی السارق اذا اقرّ علی نفسه انه سرق، قال يقطع، قلت فماتقول فی الزنا اذا اقرّ علی نفسه مرّات قال نرجمه، قلت و ما يمنعکم من السارق اذا اقرّ علی نفسه مرتين ان تقطعوا فيکون بمنزلة الزانی

ج: يعنی آن می­گفته اگر يکبار اقرار بکند قطع، ما می­گوييم شما مگر در زنا نمی­گوييد چهارتا، پس اين را هم بگوييد دوتا، يعنی با عقل او می­خواسته صحبت کند، شبيه قياس آن، اگر بناست که در زنا چهارتا شاهد بخواهد و چهار بار بايد اقرار بکند اين­جا هم بايد دوتا شاهد بخواهد مطابق عقل آن صحبت می­کند

س: بخوانم بقيه روايت را

ج: بله،

س: و منها رواية جميل

ج: البته روايت جميل با روايتی که ايشان گفت مرسله جميل يکی است حالا ايشان بحث­های سندی و تاريخی­اش را نکردند، حالا جای خودش اين روايـت جميل يک­جا مرسل آمده يک­جا بلا ارسال آمده،

س: متنش می­گويد متفاوت است فقط، لايقطع السارق حتی يقر بالسرقة مرتين و لا يرجم الزانی حتی يقر اربع مرة اين ذيل نبود

ج: اين ذيل در آن روايت، يک روايت جميل ندارد، در روايتی حالا عرض کردم چون نمی­خواهم وارد کل رواياتش بشوم فقط اشاره دارم می­کنم، بفرماييد

س: و منها ما عن دعائم الاسلام عن علی عليه­السلام ان رجلاً اتاه فقال يا اميرالمؤمنين انا سرقت فانطهره

ج: فانطهَره، فان طهره، حالا الی آخر اين چون دعائم ديگر ارزش فنی­اش خيلی زياد نيست احتمالاً همان کتاب سکونی باشد خب بفرماييد بعدش

س: و هذه الروايات مضافاً الی ان ثلاث منها ضعيفة سنداً و ان اثنتين منها ضعيفة بالارسال فواحده منها بعلی ابن سندی و الرابعه

ج: علی ابن سندی حالا چون ديگر بحث رجالی می­شود از بحث­های که ما داريم خارج می­شويم ايشان در علی ابن سندی و علی ابن اسماعيل بحثی دارند چون از حمدويه کشی نقل می­کند که علی ابن سندی و علی ابن اسماعيل و هو ثقه ايشان می­خواهد بگويد نه اين استظهار ايشان است و درست نيست و اينها، خب زياد بحث آن طولانی است من وارد آن بحث نمی­شوم اما اجمال قصه اين است که علی ابن سندی همين طور که حمدويه گفته ثقه، نجاشی متعرضش نشده، علی ابن سندی نسبتاً در روايات ما زياد است کم نيست نسبت به خودش زياد است، نجاشی متعرض نشده چون صاحب کتاب نيست ايشان، علی ابن سندی با مراجعه خود ما نه اين­که حالا گفته باشند، با مراجعه خود ما ايشان راوی ميراث­هايي است که در کوفه بوده اين علی ابن سندی همين طور که حمدويه گفته علی ابن اسماعيل ابن عيسی است ايشان پسر عمومی احمد ابن محمد ابن عيسی است، اصلاً علی ابن سندی و علی ابن اسماعيل يک علی ابن اسماعيل ديگر هم داريم اما اين علی ابن سندی اشعری قم است، و احمد اشعری روی روايت ايشان حساب کرده يعنی يکی از کسانی که آثار کوفی­ها را به قم آورده انسان تتبع رواياتش بکند واضح است نکته، علی ابن سندی و برادرش محمد ابن سندی، اين دوتا برادر هستند باهم و محمد ابن اسماعيل هم گفته می­شود عرض کرديم سابقاً ظاهراً اگر کسی مخصوصاً اگر شخصيتی بود، خيلی مثلاً سبزه بود سندی بهش ­می­گويند هندی مثلاً سندی هندی و ظاهراً اسماعيل را اصلاً اين ابان ابن محمد بجلی سندی ابن محمد می­گفتند، اصلاً اسمش سندی ابن محمد، با اين­که ابان است اسمش ابان است ليکن يلقب يعنی يعبر عنه بسندی ابن محمد،

س: فکر می­کردم آن بلاد سند آن طرف­های سند

ج: نه اشعری است ايشان، مال قم است ايشان پسر عموی احمد است خيلی

س: ريشه سند

ج: نه، علی ابن، بله در اينها يک برادر ديگر دارند صالح ابن سندی به نظرم صالح ابن سندی در روايات يونس است اگر نگاه کني، مرحوم شيخ می­گويد کسانی که رواياتی

45: 10

کردند يکش هم صالح ابن سندی است اين هم برادر اينهاست اين هم کتاب يونس را آورده، مخصوصاً اين کتاب يونس را ايشان قم آورده و مرحوم ابن الوليد گفته اين نسخه خوب است، فقط نسخه محمد ابن عيسی عن يونس خوب نيست، چندتا پنج شش­تا نسخه را مرحوم شيخ طوسی اين­جا را نجاشی ندارد در ترجمه يونس چند نسخه را مرحوم ابن الوليد گفته خوب است يکش هم صالح ابن، در کافی هم هست صالح ابن سندی عن يونس اين برادر اينهاست يکی ديگر الآن هرچه فکر می­کنم اسمش را يادم رفته، نمی­دانم از اين دستگاه­ها می­توانيد در بياوريد، منبه ابن سندی، وهب ابن اسماعيل، اسماعيل است وهب ابن اسماعيل، منبه ابن اسماعيل ابن عيسی اين را نجاشی دارد چون اين صاحب کتاب است اين را گفته ثقه، نجاشی اين يکی را دارد يعنی مجموعاً با زحماتی که ما کشيديم اينها چهارتا برادر هستند، پدرشان هم از اشاعره قم هستند، اينها همه­شان پسر عموهای احمد اشعری هستند، ليکن بيشتر شأن­شان راوی آثار هستند تأليف ندارند، مخصوصاً علی و محمد اينها تأليف ندارند حالا اگر مثلاً ليست قائمه ايشان را بياوريد همه­اش کتب عراقی­هايي است که آوردند به قم، جزو افرادی که، من يک فحص کردم يک ليستی از حدود بيست نفر از اينهايي که آثار عراق را به قم آوردند، يکش هم همين علی ابن سندی و محمد ابن سندی و صالح ابن سندی آن يکی مؤلف است نجاشی آن را توثيق هم کرده نمی­دانم حالا منبه ابن سندی، وهب ابن، يک چيزی اسماعيل ببينيد اگر در بيايد در نجاشی نمی­دانم منبه که است؟ همچون اسمی دارد حالا يادم رفته، حمام شايد حمام باشد، حمام ابن اسماعيل ابن عيسی اشعری قمی شايد حمام باشد حمام را نگاه کنيد يک اسم هم هست که آن را نجاشی نوشته در اين چهارتا برادر آن يکی را نجاشی، چون صاحب کتاب است اينها صاحب کتاب نبودند، اينی که حمدويه هم آمده گفته، چون اين کتاب رجالی است کشی رجال است فهرست که نيست مثل نجاشی، کتاب کشی رجال است نکته رجالی را نوشته، که علی ابن سندی در روايات همان علی ابن اسماعيل است درست هم هست مطلبش و ثقه هم هست يعنی قمی­ها انصافاً روش اعتماد کردند، آثاری را که ايشان نقل کرده قابل اعتماد است اينی که ايشان می­گويد آن ضعيف است به خاطر علی ابن سندی، به خاطر مناقشه­ای است که ايشان دارد اين مناقشه درست نيست حالا ديگر وارد بحث رجالی نمی­شويم،

س: نکته متنش می­خواهيد در روايات وارد بشويد؟

ج: نه نه، در اين روايات ايشان نه نمی­خواهم فقط همين نکته رجالی را عرض کردم چون عده­ای علی ابن سندی يا محمد ابن سندی را مثلاً گفتند مجهول يا فلان، نه نه نه مجهول است نه، بله ايشان عرض کردم ما کلاً راجع به قمی­ها قسمت­هايي که راجع به رجال و تراجم است کمبود داريم، کمبود شديد داريم يک مقدار از قمی­ها آنهايي که مؤلف بودند چرا نجاشی نوشته، شيخ هم متعرض نشده متأسفانه معلومات شيخ هم کمبوده، نجاشی هم که اصلاً کارش اين نبوده،کارش نبوده که روات قم را بنويسد ما کلاً رو مشايخ قم مشکل داريم اين به طور کلی، مثلاً علی ابن، محمد ابن علی ماجلويه روی اين مشکل داريم عده­ای هم از اين مشايخ قم روی اينها ما مشکل داريم يکی دوتا هم نيستند، سرش هم اين است که مصادری که متعرض اينها باشند به ما نرسيده، نکته خاصی نيست يک کتابی به نام تاريخ قم هست که چاپ هم شده، ايشان نوشته فصل شانزدهم در علمای قم، به نظرم اسم علی ابن سندی را هم ايشان دارد، همين کتاب تاريخ قم، اين فصل شانزدهمش هم متأسفانه گم شده، حالا خيلی عجيبه،

س:

21: 14

ج: بله نه مثلاً قسمتی که مربوط به تقسيم آب و ماليات و دهات اين هست اين قسمتی که مربوط به علماست، که به درد، آن قسمتی که اصلاً به درد ما نمی­خورد مال ماليات و اين دهات مال آن­جاست، اينها مربوط به آن هستند و خراج اين چقدر است؟ و آب اين، اينهايش هست الآن متأسفانه، که اصلاً به درد ما نمی­خورد آن قسمتی که به درد ما می­خورد فصل شانزدهم است که متأسفانه حذف شده به نظرم ايشان به مناسبت عبدالله ابن حسن می­گويد در تاريخ که در فصل شانزدهم شرح حال او خواهد آمد، ما الآن از عبدالله ابن حسن هيچی نمی­شناسيم جز اين­که مرحوم حميری توسط ايشان کتاب جدش، ايشان نوه علی ابن جعفر است عبدالله ابن حسن ابن علی ابن جعفر، الآن ما هيچی از ايشان، در اين کتاب معلوم می­شود شرح حالش را آورده اما به ما نرسيده، چون نجاشی کارش اين نبوده متعرض رجال، شيخ هم معلوماتش کم است، آنچه مصادر در اختيارش بوده نوشته، و لذا اطلاعات ما، اين حمدويه هم چون مال همان طرف­های کش و سمرقند است، انصافاً درست نوشته حرف حمدويه درست است هم ايشان ثقه است هم ايشان علی ابن اسماعيل ابن عيسی ابن عبدالله اشعری قمی است پسر عمومی احمد ابن محمد ابن عيسی ايشان پسر عمويش است ظاهراً اسماعيل مثلاً خيلی سبزه گون بوده بهش می­گفتند سندی، شده علی ابن سندی، و الا واضح است رجل معروفی است و شأن تأليفی ندارد اما شأن روايي دارد يعنی ناقل آثار است آثار کوفه را آورده، اگر يک نگاهی به ليست روات ايشان بشود کسانی که ايشان راويش هست کاملاً واضح است نسخی است که از کوفه با خودش آورده اين راجع به اين اجمال، حالا بعدش بفرماييد

س: و الرابعة منها ضعيفه دلالة و هی صحيحة ابان حيث انه ليس فيها الا الاشعار بذلک و دلالته و الظهور فلا

ج: خيلی خوب، بعدش

س: بعد ظاهر چون فکر کنم اين­جا احتمالاً اشتباه تايپی شده می­گويد خلاصه اين معارضه بصحة فضيل

ج: صحيحة فضيل

س: صحيحه فضيل عن ابی عبدالله عليه السلام قال ان اقرّ رجل

س: می­گويد فلا معارض بالصحيحه فضيل، چون می­گويد ظهور ندارد نمی­تواند با صحيحه فضيل معارضه کند و صحيحه فضيل چه است قال ان، نسخه شما گير دارد، و به عکسش می­خوانيد شما

س: نوشته تمام کرده و اما الدلالة و الظهور فلا

س: نه بعد از اين­که می­گويد فلا، اما الظهور فلا فلا معارضة للصحيحة

س: بله بله مال من اشتباه کردم، همين جور که شما خوانديد

ج: فلا معارضه نه، فلا معارضةٌ، معارض نيست اين روايت

س: آری ديگر فلا معارضه،

س: اين اقرّ رجل الحر علی نفسه

س: مای مشبه به ليس بخوانيم نه

س: و اسم فاعل

ج: اسم فاعل نه اسماعيل فاعل فلا معارضة

س: معارضه

ج: معارضه لايعارض،

س: معارضه هم می­شود خواند

ج: معارضه خلاف ظاهر است چون آن را حجت، آخر ما عرض کرديم بناشان بر اين است که اگر يک حديثی حجت شد چيزی مخالف بود بهش می­گويند معارض اگر هردو فی نفسه حجت بود متعارضين می­گويند، تعارض در جايي است که هردو در مقابل هم باشد يعنی هردو فی نفسه حجت، آن وقت اگر يکش معارض باشد يکش صحيح قابل قبوله آن يکی دارد مخالف اين را معارض می­گويند و اين نکته را دقت فرموديد اين نکته

س: ديگر فی نفسه هيچ شئ نيست

ج: اين را ما مفصل توضيح داديم باب تعارض چرا گفتند توضيح داديم بفرماييد آقا

س: صحيحة فضيل عن ابی عبدالله عليه­السلام قال ان اقرّ الرجل الحر علی نفسه مرّة واحدة عند الامام قطع،

س: اين صريح و روش است اين روايت ديگر، صحيحه فضيل خيلی روشن دارد می­گويد اين­که

7: 18

بگويد قطع

ج: فی نفس الشئ هنوز نيامده

س: هنوز نيامده

ج: خيلی خوب و صحيحته الثانيه قال سمعت اباعبدالله عليه السلام اقول من اقرّ علی نفسه عند الامام بحد من حدود الله مرّة واحدة حرّاً او عبداً، حرّة کانت او امة فعلی الامام ان يقيم الحد عليه للذی اقرّ به علی نفسه کائن من کان، الی ان قال فقال بعض اصحابنا يا عبدالله فما بالحدود التی اذا اقرّ بها عند الامام مرة وحدة علی نفسه اقيم عليه الحد فيها فقال اذا اقرّ علی نفسه عند الامام بالسرقة

س: بسرقة

س: قطع بهذا من حدود الله الحديث فحمل

ج: البته ايشان دوتا صحيحه اخری نوشته؟

س: بله صحيحة اخری

ج: همان است اشتباه کردند ايشان اصلاً اين دوتا روايت يکی است يکی است، خب اين متعارف بوده ديگر حالا ديگر فی النفس شئ که ايشان، به علمای اين دوم صحيحة ثالثه و رابعه اين يکی است، اصلاً چون مراجعه به مصدر نمی­کنند دقت نمی­کنند، اين دوتا صحيحه يکی هستند، حالا می­گوييم عرض می­کنيم بحث متن، ما اصلاً تمام بحث­ها هم برای همين جهت است، دوتا صحيحه يکی هستند، يکش يک تکه از آن است، يعنی يکش يک تکه از آن است، ايشان خيال کرده اين يک روايت است آن يک روايت است هردوش يکی است الآن می­خوانيم متن­هايش را می­خوانيم چون همين مراجعه نکردن کار را مشکل کرده، کار را مشکل کرده

س: می­گويد و حمل الشيخ ظاهراً تقيه

ج: بله

س: بعد هم ايشان می­گويد که نه

ج: بخوان

س: بخوانم، و حمل الشيخ قدس سرّه ذلک علی التقية و فيه اولاً انه لا وجه لذلک فان اکثر العامه علی ما فی المغنی ذهبوا الی اعتبار الاقرار مرّتين و ثانياً انهما موافقتان لعموم ما دلّ علی نفوذ الاقرار و الترجيح معهما

ج: آن مال علی ما نفوذ علی الاقرار مثل اقرار العقلاء علی انفسهم، اصلاً حديث نيست اقرار العقلاء

س: و النتيجه ان القول بثبوت حد السرقه بالاقرار مرّة واحدة هو الصحيح

ج: بله آن که حديث نيست اقرار العقلاء، اطلاقاتی ندارد

س: ادله نداريم مگر برای؟

ج: نه همه­اش مواردی است موردی است آن اقرار العقلاء عرض کردم چند دفعه اين جور متون احتمالاً اصلاً قوانين روم باستان بوده يا قوانين ايران بوده کلمه اقرار العقلاء، مضافاً که ابن ادريس دارد معقد اجماعهم علی ان الاقرار علی اصلاً هيچ، لذا مرحوم صاحب وسائل هم می­خواهيم بياوريد می­گويد اشتروا فی کتب الفقه به اين حديث به اين­که می­گويد رسول­الله ايشان خودش ملتفت شده نداريم ما يک دفعه ديگر هم عرض کرديم اين بحث ما در حدود پنجاه و يکی دو سال قبل با خود آقای بجنوردی، چاپ کرده اين کتاب قاعده اقرار را ايشان نقل می­کنند در آن کتاب­شان جلو خودشان خوانديم بعد از آن­که چاپ شده بود که صاحب جواهر گفته که لايبعد دعوی تواتره بعد ايشان گفته بود، بله ايشان گفته بل لايبعد دعوی تواتره بين المسلمين، خود آقايي، آقا کجاست اين حديث حالا هيچی جلو خود ايشان مراجعه کرديم درآمد در سرائر معقد، تازه حديث واحد هم نيست،

س: فقط معقد اجماع است

ج: بعد معقد اجماع است، می­گويد با خود ايشان ما بحث کرديم نه اين­که يعنی خود ايشان تعجب کرد چطور نوشتند چاپ کردند، حالا خودشان آمدند به بحث ديدند که اصلاً معقد اجماع حديث واحد هم نيست بعد عبارت وسائل را آورديم ديديم وسائل هم اين طور نوشته، اشتهر فی کتب الفقه استدلال به اين روايت

س: وسائل نوشته

ج: بله، می­خواهيد بياوريد اقرار العقلاء علی انفسهم جايز

س: ايشان فهميده که روايت نيست، بجنوردی بعد تصحيح نکرده

ج: خب چه کار کند چاپ شده بود ديگر، زمان ايشان چاپ­های بعدی نشده بود دقت کرديد غرض خود من با ايشان

س: البته يک جلد آمد بيرون،

ج: بله آقا؟

س: يک جلد می­گويد زمان ايشان آمد بيرون

ج: نه بيشتر،

س: هشت جلد شد ولی اول

ج: نه هفت­تاست

س: هشت جلد

ج: نه زمان خودش هم چهار، پنج­تا شد، بيشتر شد نه بيشتر شد بله آقا؟

س: وسائل می­گويد روی جماعة من علمائنا فی کتب الاستدلال علی النبی صلّی الله عليه و آله

ج: فی کتب الاستدلال ببينيد

س: انه قال اقرار العقلاء علی انفسهم جايز

ج: يعنی در کتب حديث نيست اين روايت دقت کرديد خيلی

س: النظافة من الايمان

ج: خيلی دقيق است خيلی عبارت ايشان لطيف است دارد می­گويد در کتب استدلالی آوردند در کتب حديث جايي ندارد پيدا نکرديم ما، خب وقتی مثل ايشان می­گويد شما دعوی تواتر کردن خب خيلی

س: و يک حديث المؤمن اصدق علی نفسه من سبعين مؤمناً عليه را هم به عنوان روايت دوم اين،

ج: خب اين اطلاقاتی نيست که، علی ای حال راجع به اين حديث، دوتا حديث که ايشان نوشتند دقت کنيد چون بحث ما هنوز در تقطيع است، اينها واقعاً يکی از عجايب است يعنی بايد يک فکری، من به نظرم می­آيد که اصلاً بايد يک، هی بگوييم تعبد حالا قبول نمی­کند اين، اولاً مسأله اين­که ايشان حمل بر تقيه که شيخ فرمود يک نکته کلی، اصولاً رواج حمل بر تقيه از زمان شيخ است، قبل از شيخ ما اين قدر حمل بر تقيه نداريم اين اولاً قاعده کلی يعنی يک تفکر شيعی، و بعد از مرحوم شيخ هم صاحب حدائق صاحب حدائق هرجا گير می­کند تحمل علی التقيه التی هی اصل کل بليه

س: اخباری­ها زياد شد

ج: نه می­گويم از وقتی که، مثلاً صدوق ندارد اين قدر، شيخ مفيد اصلاً دارد که اين روايت تقيه مال مناقب فضائل شيخين و اينهاست اعداءالله اصلاً به فقه ظاهراً نزده ايشان، چرا تقيه را مرحوم شيخ؟ چون شيخ رفت روی تعبد، وقتی رفت رو تعبد بايد يک راه فراری هم پيدا می­کرد مخصوصاً که اين کتب به عنوان کتب شيعه معروف بود بغداد بود می­خواندند به ايشان گفتند آقا شما، اين يک نکته اولاً ما حمل بر تقيه را در اين حجم از زمان،

س: ناچار بود جمع هم بکند؟

ج: ها! ناچار بود اين جمع هم نمی­شود اين يک نکته، که آقای خويي بايد توجه بکنند که حمل بر تقيه را شيخ آورد به خاطر حجيت تعبدی و الا قدماء که خب حالا نياوردند روايت، ديگر وقتی نياوردند ديگر جای بحث تقيه ندارد نکته­ای

س: عذر می­خواهم مرحوم محقق ثانی باز آن می­گفت که مخالفت لازم نيست يعنی اصلاً لازم نيست در بين عامه حتی اين رأی باشد

ج: نه اين اردبيلی دارد مرحوم اردبيلی دارد اين را

س: خب معلومه

ج: مرحوم صاحب حدائق،

س: بحرانی بحرانی

ج: لذا می­گويد ايشان انا خالفته، می­دانم چرا عرض کردم اين يک نکته، نکته دوم ببينيد در روايت عمرو ابن حنظله يک

س: اشکال آقای خويي را قبول نمی­کند اشکال آقای خويي را

ج: نه، اجازه بدهيد

س: چون ايشان می­گويد قول عامه نيست آخر در اين زمينه

ج: اجازه بدهيد خب ما آن را ديده اجازه بدهيد ببينيم فی النفس شئ يا نه؟ آخر ببينيد در روايت عمرو ابن حنظله عرض کرديم، روايت عمرو ابن حنظله سنداً اشکال شده اما روايت عمرو ابن حنظله يک نکات بسيار ظريفی دارد بسيار نکات لطيفی دارد روايت عمرو ابن حنظله، يکش اين است که می­گويد امام مثلاً من اگر دو جور گفتم يکش مطابق با عامه است مثلاً اين به خاطر آن بود، عمرو ابن حنظله قلت له، گاهی با روايات­شان مخالف نيست اما با اقوال مثلاً والی و سلطان مخالف است يا به عکس، اعتبار به سلطان و والی است يا اعتبار به روايت است؟ امام فرمودند اعتبار به والی و سلطان است آن را نگاه بکنيد چون من همين سلطه حاکم را می­بينم کار به روايت، حالا روايت ابوهريره يک چيزی است

س: هرچه می­خواهد باشد

ج: هرچه می­خواهد باشد دقت کنيد الآن چون ايشان خواندند می­خواستم بگويم در اين روايت امام تصريح می­کند کنت عندالوالی عند عيسی ابن موسی و عنده رجل من آل عمر، آن گفت قيافه­ات مثل عمر است، من آل عمر آن گفت مرّه واحده، امام به آن گفت، شما در زنا می­گوييد چهارتا چرا در سرقت نمی­گوييد دوتا، معلو شد، شيخ نمی­دانم شيخ ظاهراً نقل نکرده باشد اين روايت شاهد است بر اين­که با قطع نظر از اقوال، اين­که می­گويد در مغنی اقوال گفتند باشه، اين روايت واضح بود ديگر الآن خوانديم و عنده رجل من آل عمر اصلاً اشکال می­کند امام شما در زنا چرا می­گوييد چهارتا، خب در سرقت هم می­گوييد دوتا چرا در سرقت می­گوييد يکی، پس مراد شيخ انصافاً شيخ حرف تقيه را که گفته احتمالش وارد است يعنی، کار ندارم در روايت تقيه هست يا نه؟ اما اين احتمال چون واضح است می­گويد عند عيسی ابن موسی بودم اين معلوم می­شود حکمی که به اصطلاح پيش آنها بوده و اين حکم همين يک مرتبه بوده مطلب سوم که اين­ها حالا کليات را من دارم عرض می­کنم،

11: 27

يک عده از احکام هستند اصولاً طبيعتاً اين يکی از مشکلات حديث ما و فقه ماست يک عده از احکام هستند طبيعت­شان مثلاً طبيعت حکومتی است طبيعت­شان، يک عده از احکام طبيعت­شان حکومتی نيست مثلاً مرد بايد به زن نفقه بدهد، خب اين حکومتی نيست زن نفقه­اش را از مرد می­گيرد اگر اختلاف شد به حاکم بر می­گردند اختلاف عند، اما عده از احکام طبيعتش حکومتی است مثل قطع دست دزد اين طبيعتش حکومتی است نمی­شود هر کسی برود دست دزد را قطع بکند، طبيعت است يک عده از احکام حکومتی است آن وقت ما مشکلی که داريم عده­ای از احکام طبيعت­شان حکومتی است در اجواء و در فضای مناسب با حکومتی روايت می­آيد خوب دقت بکنيد حالا مثال بزنم برايتان عرض کنم خرص خرص يک عبارتی، مطلبی بوده نه فقط در زکات، در ماليات، در دنيای جاهليت قبل از اسلام بوده برای اين­که جلو فرار مالياتی را بگيرند، اسمش خرص، خرص يعنی تخمين،

س: تخمين بله

ج: و عده­ای هم

س:

18: 28

می­گفته اين چقدر ارزش دارد

ج: و بعد هم غير از آن، به لغت يمنی حزر بهش می­گفتند حاء حوتی و زاء اخت الراء و راء،

س: به معنای منع

ج: نه حزر نه به معنای ذال نه ذال، زاء ری زی، اول زی دوم ری، حزر حزره يعنی خمنه، قدره الآن هم در عراق به معما می­گويند حزّوره اين حزّوره از همين است يعنی پيچيده يعنی با تخمين، با تقدير، حزر هم بهش می­گفتند خرص هم بهش می­گفتند آن وقت اين خرص يک مسأله حکومتی بود برای فرار از ماليات، جلوگيری از، آن وقت اين ترتيبش اين بود در وقتی که درخت که به اصطلاح ميوه­اش ثابت می­شد ديگر افتادگی نداشت کارشناس­ها می­رفتند آنجا، نگاه

س: بدو الصلاح

ج: بدو صلاح مثلاً در خرما وقتی که ديگر مثلاً بسر بود مثلاً در انگور وقتی که ديگر آن اول گرده نبود يعنی ديگر بسته بود قبل از اين­که غوره بشود قبل از غوره آن وقت خرص خوب دقت کنيد يعنی در اين کتاب المفصل فی تاريخ العرب قبل از اسلام دارد، خرص را اصولاً مأمورين مالياتی در زراعت به کار نمی­بردند گندوم و جو اينها، چون آن ضابطه نداشت، ممکن بود حيوان بيايد بخورد ممکن بود سيل بيايد گرفتاری دارد در مطلق ميوه هم به کار نمی­بردند چون مشکل بود مثلاً فرض کنيد انار، سيب، چون لا به لای برگ بود در دوتا ميوه خرص را به کار می­بردند يکی انار يکی انگور، يکی معذرت می­خواهيم، يکی خرما يکی انگور چون اين آويزان بود ديگر مشخص بود

س: خوشه­هاشان پيدا

ج: خوشه­هايشان پيدا بود دقت کرديد، در روايت دارد که کی زکات؟ اذا خرص، آقای خويي مثلاً گفته اين اطلاق دارد اذا خرص فرق نمی­کند می­خواهد در انگور باشد می­خواهد مثلاً در خرما باشد، يا در جو و گندم باشد اين کلمه خرص يک کلمه به اصطلاح مال زکات، به پديده اجتماعی است اصلاً،

س: بله

ج: و بلا اشکال زکات در زمان رسول­الله بعد هم زمان اميرالمؤمنين يک پديده اجتماعی بود نه پديده­ فردی بعد که اختلاف پيدا شد امثال خوارج پيدا شدند در مقابل حاکم ايستادند عده از اين جريانات سياسی که به اصطلاح مسلحانه بودند اينها می­گفتند بله زکات يک پديده اجتماعی است ما خودمان اين اجتماع اسلامی را ايجاد بکنيم، لذا با آن زکاتی که خليفه می­گرفت مخالفت می­کردند عده­ای هم از علمای اهل سنت می­گفتند بله، حالا فرض کنيد خليفه آدم خوبی نيست ليکن زکات را گرفته فعلاً مشکل سر چه شد؟ امام صادق مثل خوارج يا مثل زيديه تشکيل حکومت ندادند يک گوشه­ای بيايند حکومت درست بکنند، از آن ور هم اينها را مشروع نمی­دانستند، اين نتيجه­اش اين شد که زکات از پديده اجتماعی برود پديده فردی، اصلاً عوض شد، عمال حکومتی بيايند خرص بکنند اصلاً نشد ديگر اصلاً از آن، دقت می­کنيد چه می­خواهم اين يک نکته­ای، ببينيد اذا اقر عند الامام می­گويد ببنيد اين احتمالاً يک نکته حکومتی بوده اگر قبول بکنيم روايت، يک نکته حکومتی بوده اين غير از آن مسأله­ای که مثلاً شيعه چه کار بکند؟ حالا اگر آمدند پيش يک فقيه شيعه اقرّ مرة اين روايت آن را می­گيرد يا نمی­گيرد؟ اين يک بحث ديگری است با آن بحث بايد يعنی اينی که شيخ می­فرمايد تقيه، شايد شيخ نظر کرده به آن روايت عيسی ابن موسی و عنده رجل من آل عمر و بعد گفت شما چرا اين کار را نمی­کنيد چرا نمی­گوييد دوبار چرا می­گوييد يکبار؟ اين حمل بر تقيه­ای که شيخ فرموده مرادش اين است اين حالا احتمال ديگر،

س: اين­جا که جای حمل بر تقيه چون نيست ديگر، چون­که حمل بر تقيه­اش اين بوده که با آنها دارد مخالفت می­کند ديگر چطور حمل بر تقيه،

ج: يعنی آنها حرفشان اين بود که يک مرتبه کافی است اين روايت هم می­گويد يک مرتبه کافی است

س: يک مرتبه کافی است و اين روايت هم می­گويد کافی است يکبار

س: صحيحه فضيل

ج: صحيحه فضيل می­گويد يکبار کافی است نه نه آن صحيحه فضيل می­گويد يکبار کافی است اين مشکل دارد آقای خويي می­گويد در مغنی آمده که اکثر گفتند، خيلی خوب

س: امام چرا در همان صحيحه ابان صريحاً دارد مخالفت می­کند، آنجا که مظان تقيه هست، دارد مخالفت می­کند

ج: نه مخالفت با رأيشان يعنی با، گفت که چون که با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی بايد گشاد يعنی شما که قياس را قبول داريد اگر در آن­جا چهارتا چون چهارتا شاهد می­خواهد اين­جا هم بگوييد دوبار اقرار چون دوتا شاهد می­خواهد، تفکر واضح است تفکر قياس، اما نشان می­دهد که پيش آنها يکبار بوده، روشن شد،

س: بله فهميدم

ج: حالا من مجاملة عرض می­کنم اصولاً ببينيد اين حديث حالا اين، دوم اين­که اصلاً اين حديث را بررسی کنيم که اين اصلاً چه بوده اصلاً اصلش چه بوده؟ اين حديث چون بحث ما الآن در تقطيع است نکته فنی اين است اين حديث اين قسمتش را کلينی تقطيع کرده اصلاً نياورده، چون آقای خويي مقايسه نفرمودند آن وقت خود صاحب وسائل هم اشاره نکرده اين خيلی عجيب است

س: بله،

ج: اين حديث حالا وسائل را بياوريد جلدی، آن جلدی که من دارم از مرحوم آقای ربّانی، چون من نسخه خودم حاشيه،

س: جلد بيست؟

ج: جلد هجده،

س: هجده،

ج: جلد هجده ابواب مقدمات الحدود بياوريد باب سی و دو، ابواب مقدمات الحدود باب سی و دو بياوريد

س: باب ان الامام اذا ثبت عنده حد من حدود الله وجب ان يقيمه اين باب را می­خواهيد؟

ج: باب سی و دو،

س: سی و دو اين است اولين روايت اين روايت البته ايشان روايت­ را قبل­تر در اين جلد آوردند، در ابواب قبل تر ولی حالا اين­جا اين است که محمد ابن الحسن

ج: نه قبلش محمد ابن يعقوب هم هست آخر،

س: باب سی و دو که فرموديد اين است،

28: 34

روايت دومش است

ج: دوم فرق نمی­کند،

س:

31: 34

بخوانم

ج: فرق نمی­کند، محمد ابن حسن آخرهای باب نيست؟

س: اولی قال حسن ابن محبوب بله همان عن الفضيل است

ج: عن ابی ايوب ببينيد دقت کنيد مرحومی، حالا من در ذهنم هست امروز نشد ديگر پای من اين طوری است سابقاً زود می­رفتم نگاه می­کردم در ذهنم هست در مشيخه مرحوم شيخ می­گويد وقتی که سندش را به حسين ابن سعيد می­گويد و من جملة ما ذکرت عن حسن ابن محبوب بهذا الاسناد عن حسن ابن محبوب فکر می­کنم بعضی شيخ در اين­جا ابتداء به نام حسن کرده حسن ابن محبوب اگر ما باشيم و آن، مشيخه به نظرم اين جوری است بله؟

س: شيخ را

7: 35

ج: بله، به ذهن من اين طور بود حالا به هر حال شيخ ابتداء کرده به نام حسن ابن محبوب دقت کرديد اين همين­که ايشان گفت صحيحة ثانيه اين را از کتاب حسن ابن محبوب نقل می­کند بحسب ظاهر ابتداء به اسم آن کرده، آن يکی اولی که ايشان همان يک سطر را آورده آن را از کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده، اصلاً مصدر نقل شيخ مختلف است شايد صاحب وسائل، شايد آقای خويي هم تصور کرده دوتا روايت است حسين ابن سعيد، حسن ابن محبوب ديگر، يعنی نه اين­که حسين ابن سعيد از مصدر ديگر روايت علی کل حال از حسن ابن محبوب ابی ايوف عن فضيل، اين راجع به اين، حالا روايت حسن ابن محبوب دارای نکاتی است بررسی بايد بشود آن بحث ديگری است شيخ ببينيد

س: و ما ذکرت عن الحسن ابن محبوب ما اخذت من کتبه و مصنفاته فقد اخبرنی احمد ابن عبدون عن علی ابن محمد ابن زبير قرشی عن احمد ابن الحسين ابن عبدالملک

ج: عودی

س:

4: 36

عودی عن حسن ابن محبوب و اخبرنی به ايضا الشيخ ابوعبدالله محمد ابن محمد ابن

10: 36

و الحسين ابن عبيدالله و احمد ابن محمد عن ابی الحسن، احمد ابن محمد الحسن ابن الوليد عن ابيه محمد ابن الحسن وليد و اخبرنی به ايضا ابوالحسن ابن ابی جيد محمد ابن الحسن

ج: اين می­رود به طريق قمی­ها، محمد ابن حسن مرادش مرحوم شيخ طوسی است البته آقای خويي در درس ما هر وقت از ايشان می­شنيديم ابن ابی جيِّد می­خواند ابن ابی جِيد درست است جيِّد غلط است بفرماييد،

س: و اين ايشان اين تمام شد طريق ايشان منتهی

ج: بعد می­گويد آن دو

س: قبلش اين است که شما فرموديد و من جمله ما ذکرت عن الحسن ابن محبوب مارويته بهذه الاسانيد عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن الحسن ابن محبوب

ج: باز به نظرم حسين ابن سعيد هم دارد

س: بله

ج: به نظرم،

س: دعائم و

56: 36

منتجب الدين، منتخب الدين خوانده

ج: بله، بفرماييد حالا خيلی خوب حالا اين ابتداء کرده خوب دقت کنيد ابتدا کرده به اسم حسن ابن محبوب بخوانيد

س: بله آن­که شما فرموديد و من جمله ماذکرته عن الحسن ابن محبوب و الحسين ابن سعيد ما رويته بهذا الاسناد عن احمد ابن محمد عنهما جميعاً

ج: من خيال می­کردم به اصطلاح حسين ابن سعيد عن حسن ابن محبوب حالا بخوانيد اين طريقی است که شيخ اين روايت را آورده خوب دقت کنيد اين روايت با اين متن که متن مفصلش است اين منفرداً شيخ آورده،

س: از خود تهذيب بخوانم بهتر نيست؟

ج: بخوان می­خواهی از تهذيب بخوان، حالا می­خواهی وسائل چون بعد می­خواهيم باز، همان جلد است يک کمی اين ورترش،

س: الآن تهذيب را می­خوانم، چيز روايت شيخ را می­خوانم سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول من اقرّ علی نفسه عند الامام روايت طولانی است تا آخر بخوانم؟

ج: بخوان اين من اقرّ علی نفسه عند الامام

س: بحق من حدود الله مرّة واحدة حرّاً کان او عبداً، او حرة کانت او امه فعلی الامام ان يقيم الحد عليه للذی اقرّ به علی نفسه، کائن من کان الا زان المحصن فان لايرجمه حتی يشهد عليه اربعة شهداء

ج: البته اين هم محل کلام است چون اصلاً قصه چيز می­گويند چهاربار اقرار هم بر رجم، اين مابين رجم و مابين به اصطلاح ثبوت زنا فرق می­خواهد در زان محصن حالا اين خودش، اين قسمتش هم کلام است، باشد

س: فاذا شهدوا ضربه الحد مأة جلدة ثم يرجم، قال فقال ابوعبدالله

ج: اين هم باز محل کلام است که اول جلدش بکند بعد رجمش کند به هر حال اين دو سه قسمتش محل کلام است دو قسمتش

س: قال و قال ابوعبدالله عليه السلام و من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق

ج: اين کلمه عندالامام يک پديده اجتماعی گرفته بله، شبيه همان حرفی که می­گويد عند والی مدينه بودم موسی ابن عيسی پيش آن گرفتم، من اقرّ علی نفسه عند الامام بفرماييد

س: به واقع بحق را قيد چه بگيريم

س: اذا اقرّ بحق باشد،

س: اقرّ بحق

س: بحق حد من حدود الله فی حقوق المسلمين

ج: نسخه در خود تهذيب هم اختلاف دارد من در حاشيه خودم نوشتم تصادفاً وقتی که نوشتم با مداد نوشتم امروز خودم نتوانستم بخوانم حاشيه خودم را نتوانستم بفرماييد، زحمات کشيدم نتوانستيم استفاده کنيم

س: بحق حد

ج: بله يک مقداری من يک حايشه زدم که در پرانتز بوده چه بوده؟ يک چيزی نوشتم خودم آنجا، حالا يادم، نتوانستم خودم خط خودم را بخوانم چون پاک شده مداد بوده پاک شده،

س: شايد ديگران بتوانند بخوانند

ج: شايد ديگران بتوانند

س: در کافی اين جوری بود بحق احد من حقوق المسلمين

ج: اين الآن، من همين را اضافه کردم همزه حد نيست بحق احد، من حقوق المسلمين

س: بله نمی­شود بحق احد من حدود المسلمين نمی­شود؟

ج: بحق احد

س: احد من حدود آخر پشت سرش است

ج: نه حقوق دارد در يکش حقوق دارد

س: نه اين­جا

ج: بله

س: حدود دارد

س: شايد بعدش هم حقوق داشته باشد

ج: بعد شايد بحق حد من حدود، حق يعنی در شأن، در باره مثلاً

س: همين طور به عنوان حد من حدود

ج: حدود المسلمين

س: مرة واحده حرّاً کان او عبد او حرة کانت او امه، ببخشيد اين را که خوانديم

ج: اين­که کافی بود کافی را بخوان، حالا اين تهذيب را تمام کند

س: من عرضم اين بود که می­شد بحق را برای امام بگيريم اقرّ عند الامام بحق حد آن هم نمی­شود

س: بالا حتی بحق حدود الله مرّة واحده

ج: آنجا هم دارد مشکل دارد يک مشکلی اين متن دارد حالا، خيلی خوب حالا بخوانيد

س: و من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله فی حقوق المسلمين فليس علی الامام ان يقيم عليه حد الذی اقر به عنده، حتی يحضر صاحب الحق، اين مشخصه که

س: نه اصلاً بعد فی حقوق المسلمين

ج: حتی يحضر صاحب الحق فيطالبه به

س: او وليه فيطالبه بحقه،

ج: بعد در يک نسخه هم دارد فيطلبه صحيحش بايد يطالبه باشد

س: اين هم قرينه اصلاً حدود نبايد آنجا باشد حاج آقا،

ج: حالا اجازه بدهيد،

س: حق حق

ج: اجازه بدهيد اين متن اول، اين را تا اينجا بگذاريم متن اول که يعنی مراد اين است که اگر گفت من اين آقا را قذف کردم، مرادش اين است حالا عبارت يک کمی، من به اين آقا مثلاً بد گفتم گفتم انت فلان، اين اگر اقرار کرد کافی نيست برای اجرای حد، بايد آن مطالبه کند آن کسی که مقذوف است آن کسی که اهانت بهش شده آن مطالبه که کرد اما اگر يک مطلب مطلب الهی بود، مثلاً گفت آقا من شراب خوردم اين ديگر احتياج ندارد اگر کسی بيايد قبول کند همين شراب خورده حد برش جاری، اين مراد دقت کرديد يعنی بعضی از حدود به مجرد اين­که اعتراف شد ثابت می­شود بعضی از حدود نه، بايد آن طرف مطالبه کند اين اولش است اين اولش اين است، قال بعد بخوانيد

س: بله فقاله بعض اصحاب

ج: قال ظاهراً بايد فضيل باشد ظاهراً، فقال له بعض اصحابنا يا اباعبدالله،

س: فما هذه الحدود التی اذا اقره عند الامام مرة واحدة علی نفسه، اقيم عليه الحد فيها فقال اذا اقر علی نفسه عند الامام بسرقة و

21: 42

بالله

ج: اذا اقرّ عند الامام ببينيد مرّه درش ندارد در سؤالش بود، اذا اقرّ علی انفسه بالسرقه قطعه، اين مطلب اين است که در باب سرقت خوب دقت کنيد، در باب سرقت مطالبه آن شخص مهم نيست همين­که گفت من سرقت کردم، کافی است دقت کرديد چه می­خواهم مثل حد قذف نيست اين هم خودش مطلب، چون ابتداءً تصور می­کنيم من اقرار کردم به سرقت، اجرای حد نمی­شود تا آن مسروق منه بيايد بگو آقا مال من را دزديده حد برش جاری کنيد، دقت کرديد چه می­خواهد بگويد آن نکته را که می­خواهد بگويد اين است دقت کرديد، ما هذه الحقوق التی بخوان

س: ما هذه الحدود التی اذا اقرّها عند الامام مرة واحدة علی نفسه اقيم عليه الحد فيها فقال اذا اقرّ علی نفسه عند الامام بسرقة قطعه،

ج: اين­جا مرة ندارد در سؤال مرة واحدة دارد

س: فهذا من حقوق الله

ج: آن وقت اين نکته­اش اين است که شايد مثلاً ما تصور کنيم سرقت مثل قذف است ديگر آن کسی که مسروق منه است آن بايد مطالبه کند امام می­خواهند بگويد نه سرقت ولو مال مردم است چون احکامی است که فی نفسه حرام است همين که اقرار کرد ثابت می­شود احتياج به مطالبه ندارد دقت کرديد

س: مسأله اجتماعی است

ج: اين مسأله يک مسأله­ای است فی نفسه حالا امام چرا اين را می­فرمايد شايد به خاطر بيان اين­که سرقت فی نفسه حرام است شايد هم به خاطر تطبيق يک سنت پيغمبر چون می­گويند اين صفوان ابن اميه است که است؟ که پيغمبر چندتا سنت در مورد او اجراء کرد، يکش اين­که عبای خودش را گذاشت در مسجد برود وضوء برگشت اين دزده بود، پيغمبر گفت دست آن دزد را ببرند، صفوان گفت به خاطر عبای من دست اين آقا نبريد، گفت نه نمی­شود احکام، يعنی می­شود که در باب سرقت سنت رسول­الله اين بوده سرقت را حساب می­کرده، اصلاً گفت آقا نبريد دستش را به خاطر يک عبای من ارزش ندارد دست اين را

س: پذيرفته نيست که چون يک بار است آن هم از روی آن شرائط قطع را ندارد آخر

ج: ديگر حالا روايت اين است اين روايت هم تأکيد می­کند دقت کرديد که سرقت احتياج به مطالبه ندارد قذف احتياج دارد، مسکر خوردن احتياج به مطالبه ندارد، همين که گفت من شراب خوردم کافی است نمی­خواهد بيايد کسی مطالبه کند احتياج به مطالبه اجرای حدود ندارد بفرماييد، مثلاً اهل محل بيايند بگويند آقا آين شراب خورده عربده کشيده، نمی­خواهد کسی بيايد همين که اقرار کرد کافی است بفرماييد.

س: اذا اقرّ علی نفسه انه شرب الخمر الحد فهذا بالحکم بالله فاذا اقرّ علی نفسه بالزناء و هو غير محصن

ج: چون محصن يک خصوصيت دارد که طرف زن را بايد حساب کند اين­جا نه، آن محصن را گفت بايد حتی بايد شهود بود تا يرجمه حتی نرجمه به اصطلاح آن حالا جهتش اين بود بله بفرماييد،

س: قال و اما حقوق المسلمين فاذا اقر علی نفسه عند الامام

س: اين قال باز کجاست؟

ج: ظاهرش قال حالا معلوم نيست مال فضيل است يا مال حضرت صادق سلام الله عليه است دقت کرديد اين يک مشکل ديگر هم اين­جا دارد قال و اذا اقرّ علی نفسه ببينيد

س: اين در برابر است ظاهرش اين است که آقا دارد خودش می­فرمايد

ج: بعيد نيست احتمالش هست شايد بفرماييد

س: فاذا

ج: اقرّ علی نفسه

س: عند امام بفريته فلم يحده حتی يحضر صاحب الفريه او وليه فاذا اقرّ ببطل رجل لم يبطله حتی يحضر اولياء المقتول فيطالب بدم صاحبهم

ج: اين با قطعه اول، اول اولش را هم بخوانيد با آن خيلی مشابه است، يعنی کانما تکرار است قبل از آن، اول همين حديث صدرش

س: اين­که

ج: نه صدر صدر

س: من اقرّ

ج: همان فيطالب آن­جا هم وليه فيطالبه دارد

س: بله

ج: سطر دوم

س: بله

ج: ببينيد

س: اذا اقرّ علی نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله فی حقوق المسلمين

ج: اين عين همان است

س: ان يقيم عليه

ج: فقط مثال زده فريه و قتل اين عين همان است پس اين در حقيقت دوتا حکم دارد يکی اين­که مثل فريه آن وقت بخوانيد حديث را ببينيد اين متن که هست اين است، سه­تا يعنی سه قسمت است ليکن در حقيقت سومی تکرار اولی است فقط مثال زده حالا همين روايت را مرحوم کلينی آورده، بخوانيد سند بعدش را

س: محمد ابن يعقوب عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب

ج: ببينيد ابن محبوب آنجا هم ابتداء به اسم ابن محبوب مصدر يکی است،

س: شيخ هم اين طريق را داشته

ج: داشته به ابن محبوب مصدر يکی است کتاب ابن محبوب حالا طريق کلينی را بخوانيد ببينيم

س: همين ديگر عن ايوب عن الفضيل ابن يسار عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: خب

س: متن روايت را بخوانم

ج: بله،

س: و اقرّ علی نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمين فليس علی الامام ان يقيم عليه حد الذی اقرّ به عنده حتی يحضر صاحبه

ج: عين همان متن است فقط فرقش اين است متن اول آمده، متن دوم که اقرّ بالسرقه مرة واحدة نيامده، کلينی متن دوم را کلاً نياورده، متن اول را آورده دوم را نياورده، صدوق هم که کلاً نياورده،

س: سومی هم که تکرار اول است

ج: سومی هم که تکرار اول است

س: صاحب حق الحد او وليه فيطلبه بحق

ج: يطلب دارد که اين يطالبه بايد باشد اين اين هم سرش اين است که در خط کوفی الف متوسط را غالباً نمی­نوشتند، مثل ذالک ذلک می­نوشتند

س: بله

ج: اين يطلبه، يطالبه کتابتاً مثل هم بود و لذا اين مشکل درست اين هم يکی از بحث­های که در متن ما بهش اشاره کرديم بفرماييد ببينيد اين تقطيعی که من می­خواهم بگويم اين است حالا اين حديث که طولانی بود ديگر اين را آقای خويي يکی گرفته، بياييد در ابواب حد السرقه، باب هجده­اش را بياوريد همين وسائل همين جلد است يعنی جلد هجده است در اين چاپ قديم

س: ربّانی

ج: باب هجده را بياوريد،

س: همين ابواب حد سرقه،

ج: بله، باب هجده­اش حديث شماره 3، شما آورديد آقا

س: نه،

س: بله، باب هجده فرموديد، خب باب هجده، باب انه، می­شود صفحه 508 به چاپ اسلامی

س: جلد آل­البيت را داری شما الآن،

س: من هجده که اين­جا

ج: هجده است

س: اسلاميه

س: هجده ما نتوانستم

ج: نه مال شما بايد بيست و هفت باشد، به نظرم

س: بيست و هشت است

ج: بيست و هفت و بيست و هشت بايد باشد بفرماييد، آخر من چون در اين چاپ آل البيت بيست و هفت به بعدش را ندارم به نظرم سی را دارم، دو سه­تای وسطش را ندارم بفرماييد آقا

س: هو انه لايقطع الا من سرق من حرز

ج: الی آخره، نه بابی، و جملة

س: و جمله ممن لايقطع، محمد ابن، حديث سه شما فرموديد

ج: بله محمد ابن حسن، اما اين شايد سی و سه باشد، سی و دو، هجده گفتم باب هجده،

س: هجده ابواب سرقت اين است

ج: نه باب اقرار قطع به اقرار بايد باشد

س: باب سه­اش می­شود جسارتاً

ج: سه بله اشتباه کردم

س: بله باب سه، باب ان السرقه لاتثبت الا بالاقرار مرتين مع عدم البينه

ج: ايشان مرتين گفته، چون مشهور مرتين است به خلاف آقای خويي ايشان فتوايش به عنوان باب است

س: ما لو رجع المقر

ج: خب حديث چندش است

س: مال شيخ طوسی، حديث سوم است دوتای اولی از شيخ مرحوم کلينی است سومی ظاهراً همان شيخ طوسی است،

ج: بخوانيد

س: محمد ابن الحسن باسناده عن الحسين ابن سعيد

ج: اين را آقای خويي آورده، آن حديث ديگر فقط، عن حسن ابن محبوب

س: عن ابن محبوب عن ابی ايوب عن الفضيل عن ابی عبدالله

ج: همان سند همان مطلب، ايشان خيال کردند، آن وقت در کتاب حسين ابن سعيد، حالا احتمالاً مثل همين وسائل دو باب بوده وسائل يکبار کامل آورده، شيخ هم دوبار آورده، يکبار کامل يکبار همين قطعه­اش است، عين همان حديث بخوانيد

س: يک خرده تعابيرش فرق دارد، اين ان اقر رجل الحر علی نفسه مرة واحدة عند الامام قطع

ج: خب؟

س: همين، اقول حمله الشيخ علی التقيه،

ج: همان مطلب را ايشان دارد، که اگر يک مره واحده خب آن کلينی اين قسمت را کلاً برداشته، حالا اين چرا اين کار را کرده،

س: نسخه بوده يا

ج: نسخه بوده، قبول نداشته، بحث حجيت،

س: عبارتش بخوانم برای حمل اين­جا

ج: بخوان اشکال ندارد

س: بله، ايشان می­گويد که قال محمد ابن الحسن الاقرار بسرقه يحتاج الی مرّتين فاما مرة واحدة فلايجب القتل، فقد قدمناه ذلک فی مامضی و الوجه فی هذه الرواية ان نحملها علی ضرب من التقيه، لما موافقتها لمذاهب بعض العامه،

ج: غير از موافقت مذهب بعض عامه معلوم شد که حکومت هم همين بوده چون امام می­گويد پيش حاکم بودم آل­عمر هم، شخصی از آل­عمر بود اين حرف را زد، من بهش گفتم نه، شما که به اصطلاح قاعده­ای صحبت می­کنيد، در زنا چهار بار اقرار در اين­جا هم دوبار اقرار

س: همين دقيقاً می­گويد و ليزيد ذلک بيانا لما رواه حسين ابن سعيد عن فضاله عن ابان که کنت عند

ج: ها! پس اين را من نديده بودم معلوم شد همين حرف را من می­خواسته بزند، من همين جور علی القاعده گفتم نديده بودم عبارت شيخ را،

س: عبارت شيخ طوسی بود ظاهراً

ج: عبارت شيخ طوسی و حق هم با شيخ است انصافاً اگر ثابت بشود مشکل اساسی عرض کردم ما بحث متن واقعآً يک بحث خيلی سنگينی است، اين روايت ببينيد کنيد اين روايت اصولاً مصب کلامش در اين نيست که اقرار يکبار باشد يا دوبار باشد؟ اصلاً مصبش اين نيست مصب اين روايت در اين است که بعضی از حدود با اقرار ثابت می­شود بعضی­ها نه، با اقراهم ثابت نمی­شود آن صاحب حق بايد مطالبه کند، نظر اين است

س: تفصيل داد بين

ج: ها! دقت کرديد

س: حقوق الناس باشد حقوق

ج: روشن شد ديگر اين، پس احتمال می­دهيم مرحوم کلينی نظرش اين بوده اين کلمه مرة واحدة زيادی است اين نکته ندارد، نکته سر مرّه و مرتين نيست دقت کنيد،

س: بله

ج: آن روايت ابان، روايت امام صادق، آن مرّه و مرتين شما در باب زنا چهار بار می­گويند چرا در باب السرقه؟ آنجا نکته مرّه و مرتين است دقت کنيد،

س:

14: 53

ج: اين­جا نکته اين است که اينجا به اقرار تنها ثابت نمی­شود نمی­دانم روشن شد چه می­خواهم بگويم اگر اين نکته باشد کلينی خيلی ظريف عمل کرده، يعنی اين معنايش اين است که متن مشکل دارد، اذا اقر بسرقه مرّه واحده اين کلمه مرة واحدة درست، لذا گفتند حمل بر تقيه را نکنيم، اصلاً قبل از اين­که به تقيه برسيم به تعبد برسيم، دقت کرديد چون الآن کاملاً واضح است فضای روايت اين نيست که مرّه و مرتين باشد، آن فضای آن روايت مره و مرتين است واضح است اما فضايي، حالا شيخ هم آمده مشکل را با اين حل کرده توجه نشده، من احتمال می­دهم،

س:

0: 54

ج: دقت کرديد يعنی، در اين­جا نکته اين است که بعض از جاها با اقرار ثابت نمی­شود حد، چرا؟ چون مطالبه می­خواهد بعضی از جاها با اقرار ثابت می­شود، چون مطالبه نمی­خواهد، چون حقوق الله است مثل شرب خور آن مطالبه نمی­خواهد، نکته­اش کلمه مرة واحده نيست

س: ولی بالالتزام يعنی لازمه­اش اين هست ديگر يعنی جای که حقوق الله است با يکبار اقرار ثابت می­شود

ج: اين ملازمه ندارد اصلاً هيچ ملازمه­ای ندارد

س: چرا ديگر الآن ئدارد می­گويد ديگر، هرجايي که

30: 54

بگذارد کنار

ج: اگر اين بود کلينی ذيلش را می­آورد کلينی اصلاً نياورده

س: کلينی اجتهادش را کار نداريم

ج: بله، نه احتمالاً کلينی در متن، البته در صدر حديثی که از کلينی هم آورديد آن حديث را بياوريد به نظرم قبلش کلمه مره واحده هست روش،

س: يعنی همين تفصيل با مرّه می­سازد

ج: نه،

س: اينها دارد می­گويد هرجايي که حقوق الناس باشد

ج: آن وقت بايد اين بايد،

س: يکبار ثابت می­شود

س: کلينی جلد هفت تصريح کرده که العبد در کلينی، مرحوم کلينی کافی جلد هفت، صد دويست و بيست محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد عن ابن محبوب عن ابن رعاب، عن

ج: ضُريس يا ضَريس، ضَريس کناسی، نه اين غير از اين است همان روايت فضيل

س: نه از همين العبد اذا اقرّ علی نفسه عند الامام مرّة انه قد سرق قطعه و الامة اذا اقرت علی نفسها بالسرقه قطعها،

ج: ببينيد همين اولاً در همين يکی هم کلمه مره محل اشکال است و احتمال دارد نکته­اش فرق بين عبد و حرّ باشد، که در حرّ دوبار می­خواهد در عبد يکبار اين احتمال دارد،

س: تصريح به عبد و امه کرده

ج: چون تصريح به عبد و امه کرده،

س: بله،

ج: اما در اين­جا اين روشن نيست يعنی به هر حال البته من فکر می­کنم در روايت فضيل هم در اولش هم باز مرّه دارد که کلينی هم مرّه واحده را آورده، روايت فضيل را بياوريد، از کلينی، نسخه کلينی،

س: ببخشيد در خود کلينی

ج: من فکر می­کنم، بله آقا

س: در قبلش، قبلش روايت دوم اين باب اين است که محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد، عن علی ابن حديد عن جميل عن بعض اصحابنا که همان روايت، مورد روايت جميل که آنجا خوانديم، لايقطع السارق حتی يقرّ بالسرقة مرتين

ج: چرا ديگر اين کلينی عنوان باب، مشهور است بين اصحاب ما که اين است بلا اشکال، شهرت که همين است روايت هم دارد خب،

س: اين­جا در عنوان باب نياورده، ما

س: عنوان

19: 56

باب دارد

س: مايجب علی من اقرّ علی نفسه بحد، و من لايجب عليه الحد

ج: نه، نه

س:

29: 56

ندارد

ج: نه در خود آن بابی بابی به اصطلاح بابی که قبلاً خوانديم سی و دو از ابواب مقدمات الحدود بياور، صدر روايت کلينی باز به نظرم مره واحده، من به نظرم می­آيد حق با صدوق بوده کلاً روايت را حذف کرده، روايت مشکل دارد، کلمه مره واحده درش مشکل دارد چون سياق روايت رو مرّه نيست مگر اين­که بگوييم سياق روايت می­خواهد بگويد که حدود الله يعنی حقوق الهی، حرام الهی، چون حرام الهی است مطالبه نمی­خواهد به يکبار کافی است اين ملازمه، اثبات اين ملازمه خيلی مشکل است به اين ملازمه در نمی­آيد بخوانيد روايت کلينی را،

س: بود آنجا جسارتاً، اين­جای همان است، من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمين فليس علی الامام يقيم عليه الحد الذی اقرّ به عنده حتی يحضر صاحب حق الحد او وليه

ج: همين مقدار آورده،

س: بله،

ج: ها! پس، من خيال کردم مرّه واحده را آورده در صدر،

س: اين فقط

ج: در مرّه واحده کلينی نياورده نه،

س: چرا در آن روايت آورده بود ديگر

ج: صدرش

س: آن­که محمد ابن يحي تا می­رسد به ضريس

ج: نه نه ما روايت فضيل را داريم می­گوييم، روايت فضيل باز صدرش يک تکه دارد، شيخ طوسی دارد آن هم مرّه واحده دارد مال همان،

س: مرّه را شيخ صدوق آورده، در همان، اما روايت ضريس را آورده، علی ابن رعاب عن ضريس الکناسی عن ابی جعفر عليه السلام قال العبد اذا اقرّ علی نفسه عند الامام مرّه

س:

57: 58

ج: آن چون مسأله عبد است احتمال دارد به خاطر خود

س: نه با امه هم فرق نگذاشته گفته امه هم يکبارش

ج: امه را يکبار نگفته، عبد را گفته يکبار

س: نه امه را هم گفته يکبار

ج: خب ديگر

س: فالامه اذا اقرت علی نفسها بالسرقه

ج: نفسها

س: نفسها بالسرقة قطع

س: خب عبد و امه که يک حکم دارند

ج: بله می­دانم، ممکن است آنجا به خاطر عبد بودن بايد نکته اين باشد يعنی مثلاً در آنجا عبد چون مثلاً عادتاً عبدها دزدی می­کردند يکبار هم کافی است ممکن است آن نکته­اش آن باشد

س: جسارتاً اين چيزی عجيبی

ج: اما مرحومی

س: فضيل آمده همان يک تکه ديگر است که در آن دوتا کتاب نيست اين جوری است، قال منصف هذا الکتاب رحمه الله متی کان العبد ممايعلم انه يريد الاضرار بسيده، لم يقطع، اذا اقرّ علی نفسه بالسرقه، فان شهد عليه الشهيدان قطع، روی ذلک الحسن ابن محبوب عن ابی ايوب عن الفضيل ابن يسار قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول اذا اقرّ مملوک علی نفسه بالسرقه لم يقطع، و ان شهد عليه شاهدان قطع،

س: اصلاً با روايت ضريس کلاً مخالف است اين اصلاً می­گويد به اقرار عبد ثابت نمی­شود کلاً يعنی دوبار هم اقرار کند ثابت نمی­شود،

س: آن روز روايت هم نبود اين تکه،

ج: اين

س: با ماها نمی­سازد که

ج: بله آقا

س: با آن روايت ضريس نمی­سازد

ج: با روايت ضريس نمی­سازد،

س: اين را ايشان، اين عبارتی که خواندم بلافاصله بعد از روايت ضريس بود

ج: بله مخالف ديده، مخالف ديده، معارض ديده

س: خود

ج: فقيه

س: خود فقيه جلد چهار صفحه 70

ج: بعد اين روايت فضيل را ببينيد از تهذيب و استبصار کلينی آوردند در باب عبد و امه، معلوم می­شود در کتاب حسن ابن محبوب يک، به هر حال آنی که من دارم می­فهمم مرحوم شيخ طوسی در آن روايت مفصل که آورده به نظرم مرّه واحده را در صدرش آورده کلينی ندارد، و من فکر می­کنم صحيحش اين است نکته روايت مرّه و مرّتين نيست، نکته روايت است که مطالبه می­خواهد يا نمی­خواهد؟

س: بله

ج: بعضی از حقوق مطالبه می­خواهد، به مجرد اقرار ثابت نمی­شود، بعض و نکته­اش هم اين است که حتی اگر شاهدين هم شهادت بدهند بازهم ثابت نمی­شود، شاهدين بگويند که اين آقا قذفش کرد بازهم ثابت نمی­شود چون بايد آن مقذوف بيايد مطالبه بکند که اين حد برش جاری بکند، تا آن مطالبه آن نباشد فايده­ای ندارد، لذا من فکر می­کنم کلمه مرّه واحده، آن روايت مفصل شيخ که باب سی و دو بياور باز يکبار ديگر،

س: در مبسوط و خلاف مطلبی نيست که روشن بکند

ج: نديدم نگاه نکردم، دقت کنيد

س: در کافی آنی که در کافی هست در مورد همين عبد همان بود که عرض کردم مال ضريس بود

39: 60

س: دوجا هم آورده آن را

ج: کلينی

س: بله يکی در مايجب علی من اقرّ علی نفسه آورده، يکی هم باب ما يجب علی الممالک و المکاتبين آنجا آورده

ج: ببينيد در هر باب که نگاه می­کنيم باز عنوان مرّه واحده را ندارد

س: نه اين­جا مرّتاً دارد، باب نه در بابش نيامده

ج: در باب ندارد، در باب ندارد من فکر می­کنم آن حديثی باب 32 مقدمات الحدود بياور سی و دو حديثی که شيخ نقل کرده مفصل است، متنی است که شيخ مفصل نقل می­کند،

س: خب آورده بله،

ج: اول مال متن شيخ را بخوانيد

س: کجايش را بخوانم

ج: از اولش

س: من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق من حدود الله مرّه واحده

ج: اين­جا مرّة واحده دارد اين­جا مرحوم شيخ مرّة واحده دارد به نظرم متن کلينی که خواندی نداشته مرّة واحده را

س: مرحوم شيخ هم شايد آورده مره واحده را

ج: شيخ دارد

س: بله شيخ دارد

ج: نه کلينی ندارد

س: بعدش عرض کردم من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمين

ج: ببينيد دقت کلينی را

س: اما آنجا هم شيخ دارد که حرّاً کان او عبداً، حرة کانت او امة تصريح دارد ديگر که اين تعميم است

ج: اين، متن احتمال می­دهم اين­که آقای خويي می­فرمايند احتمال می­دهم کلينی اعتقادش بوده کلمه مره واحده در متن زيادی است اين کلمه زيادی است اصلاً مصب روايت را که نگاه می­کنيم مصب روايت رو مره و مرتين نيست مصب روايت اساساً روی اين است که به مجرد اقرار ثابت نمی­شود يعنی حد جاری نمی­شود ثابت می­شود اما حد جاری نمی­شود، قذف ثابت می­شود حالا دو مرتبه اقرار کرده که من قذف کردم ثابت می­شود اما حد جاری نمی­شود آن بايد مطالبه کند اين را اسمش گذاشت حقوق مسلمين، اما اگر دو مرتبه اقرار کرد که من شراب خوردم حد جاری می­شود چون حقوق الله است يک حرام الهی است مطالبه نمی­خواهد، به نظر من اين طور است يعنی اين متنی را که آقای خويي آوردند اين متن از کتاب شيخ است، مصدر هم يکی است سند هم يکی است،

س: دوتا روايت است

ج: يک قسمتش را که آقای خويي به عنوان حديث اول آوردند اين تقطيع است يک قطعه­ای است کلينی اين را اصلاً نياورده، اينها را مقارنه نکردند باهم همه هردو هم از کتاب حسن ابن محبوب عن ابی ايوب عن فضيل، ليکن مرحوم شيخ کلينی به اصطلاح تقطيع کرده اين بخش دوم را ولذا خود ايشان عنوان باب را اين قرار داده که سرقت دوبار می­خواهد يکبار قبول نکرده، مره واحده را قبول نکرده،

س: که؟

ج: شيخ کلينی، خود کلينی قبول کرده، خود شيخ طوسی هم قبول کرده دوبار می­خواهد هم شيخ طوسی هم کلينی گفتند دوبار می­خواهد دقت کرديد، اين نشان می­دهد که اين، متن حديث يک مشکلی داشته که شيخ کلينی انداخته­اش، آن قسمتی را که با لام بوده مره واحده را هم ازش برداشته، دقت کنيد

س: عذر می­خواهم تقطيع گاهی براساس نظر اجتهادی حالا راوی آورده

ج: بله تقطيع اينها هم براساس هم براساس نسخه شناسی و حساب اين جهات است يعنی الآن با اين تقطيع اين تقطيع کار عادی نبوده يعنی اين متنی را که شيخ طوسی نقل کرده بعد حمل بر تقيه يعنی شيخ طوسی هم احساس کرده که اين متن هست و اصحاب هم بهش عمل نکردند،

س: بله

ج: دقت کرديد چه شد؟ کسی که آن را آورده شيخ طوسی است تا قبل از شيخ طوسی اين متن را کسی نياورده اين متن،

س: بله کلينی هم که قبول نداشته

ج: کلينی هم که قبول داشته نياورده، صدوق هم که نياورده

س: حالا ما چه جوری بياييم مخالفت

ج: شيخ طوسی اين را آورده، تازه هم توجيه کرده، يعنی قبول نکرده ديگر بالاخره

س:

34: 4: 1

ج: مربوط، معلوم شد

س: چه اشکالی بر آقای خويي وارد است

ج: بله

س: چه اشکالی بر آقای خويي آن موقع وارد است اين روايت را با متنش

ج: دوتا روايت اولاً حساب کرده

س: متنش درست نيست

ج: اولاً اين­که هيچی

س: مثلاً بگوييم احتمالات را همه­اش هم روايت زور دراد که بر طرف کند

س: نه بعد هم

ج: ابداً بعد که ايشان می­فرمايند معلوم می­شود اين حديث يک اشکال دارد کار به تقيه ندارد اصلاً، کار به احتياج به کار شيخ طوسی ندارد اين خود کلمه مره واحده در صدر حديث بود در نسخه کلينی هم نيامده مره واحده در نسخه شيخ آمده، بعدش هم کلينی و صدوق کلاً اعراض کردند يعنی کلاً حذفش کردند،

س: داريم اذا دار بين زياد و نقيصه خب زياده را

ج: اين قاعده­ای نيست نه، در روايات مخصوصاً چون احکام الهی است دقت می­گويد اين حرف­ها را نمی­تونيم با اين قواعد نمی­شود درست کرد دقت کرديد چه می­خواهم عرض بکنم، دقت کرديد چه می­خواهم عرض کنم، پس بنابراين معلوم شد که وقتی بررسی متن را می­خواهيم بکنيم اين روايت که آقای خويي روش اعتماد کردند و خلاف همه مشهور گفتند انصافاً مشکل دارد، يعنی روايتی بوده از کتاب حسن ابن محبوب حالا فرض کنيد از فضيل نقل شده در قرن دوم، در کتاب حسن در قرن سوم آمده بعدها علمای شيعه نقل نکردند چون شيخ، شيخ هم نقل کرده رد کرده عمل نکرده، يعنی در حقيقت عمل بهش نشده، بحث مشهور نيست،

س: بابا الآن خودتان هم فرموديد ديگر ولو آن­جا دارد انواع حقوق را می­گويد ولی در موردی که حقوق از حقوق الله است يک مرّه را پذيرفت، نگفت روايت

ج: نپذيرفت

س: چرا ديگر گفت مره ديگر

ج: ثابت بشود آن روايت که ثابت نشد که

س: آن روايت را پذيرفتيد که تفصيل داده بين حقوق الناس و حقوق الله

ج: تفصيل داده مطالبه نه تفصيل در مره و مره

س: آن در حقوق الناس مطالبه را خواسته، ولی در حقوق الله که گفته ثابت می­شود ديگر

ج: کلمه را اين گفتيم نسخه که ثابت نشد که

س: لازم نيست که

س: مرّه نمی­خواهد

ج: نمی­خواهد

س: آن­که ديگر بحث مره است

س: مطالبه نمی­خواهد و با مرّه هم ثابت می­شود چون هيچی نگفته

ج: دليل، آخر می­گويم بحث

س: خب همين­که اقرّ خب

ج: اقرّ بخواهد بگويد،

س: صدق اقرّ و مرّه صدق می­کند ديگر

ج: امام می­خواهد، ببينيد مراد اين است که با اقرار می­شود دست دزد را بريد احتياج ندارد شاهد باشد، چون يک روايت ديگر

44: 6: 1

ازش که مثلاً اگر اقرار به زنا کرده امام فرمود می­شود حد جاری کرد، اما رجم نمی­شود کرد رجم را بايد شهود باشد اين هم يک مبناست خودش ديگر حالا قبول بکند يا نکند؟ بحث ديگری است اينها به حساب بحثشان اين است که آيا با اقرار دست بريده می­شود يا بايد شهود باشد؟ امام می­گويند نه با اقرار می­شود اما چرا؟ چون اين حقوق الله است اما مثل قذف با اقرار هم ثابت نمی­شود چرا؟ چون مطالبه می­خواهد اما مرّه و مرتين ندارد، اصلاً بحث مرّه نيست بحث سر اقرار است، با اقرار ثابت می­شود يا احتياج به شهود دارد چون دو بحث است،

س: انصافاً آن­جا مرّه و مره نداريم بعد اين روايت فضيل ظاهر می­شود مرّه را دارد اين­ها واقعاً کافی نيست

ج: ثابت بشود روايت فضيل است خب

س: ديگر صحيحه است ديگر، ديگر

ج: می­گويم ثابت بشود الآن اولاً عرض کرديم مرحوم کلينی اين را آورده اين قسمت را نياورده اصلاً کلاً صدرش هم که در نسخه شيخ مره واحده دارد در نسخه کلينی مره واحده را ندارد

س: يوجب الريب در

ج: از ريب هم گذشته، صدوق هم که بعد کلاً نياورده، شيخ طوسی هم که آورده قبول نکرده، گفته قبول نمی­کنم

س: متن کلينی فضيل را آورده بدون مره

ج: بله خوانديد الآن ديگر، صدرش بدون مره

س: کلينی آورده بود

س: چيزی که اصلاً کلينی يکی ديگر آورده بود ازش فقيه، همان فضيل بود

ج: نه آن­که فضيل بود مال فقيه که يکی ديگر بود اصلاً کلاً خود شيخ طوسی شما می­گوييد شيخ طوسی آورده خيلی خوب، خود شيخ طوسی هم قبول نکرده،

س: بله مره انصافاً مشکل است

ج: بعد از شيخ طوسی هم علماء قبول نکردند اين­که بگوييم اين در کتاب حسن ابن نبوده خلاف ظاهر است انصافاً خلاف ظاهر است اين­که چرا اصحاب ما اعراض کردند چرا مثل شايد احتمالاً نکته­اش اين بوده کلمه مره واحده، مرتين را گفتند اين زيادی است زيادی نسخه است يعنی هدف اساسی اين است که بعضی از حقوق با اقرار ثابت می­شود احتياج به شهود ندارد خوب دقت کنيد،

س: بله

ج: اما بعض از حقوق غير از ثبوتش مطالبه می­خواهد حدود الناس مطالبه می­خواهد به مجرد ثبوت کافی نيست ولو بالاقرار، روشن شد آقا من فکر می­کنم مطلب خيلی روشن باشد، و اين ما چه، شما می­گوييد يک حديث هست کدام حديث؟ حديثی که الآن

س: شيخ در تهذيب يکبار ديگر اين متن فضيل را مختصر آورده، عنه عن ابن محبوب عن ابی ايوب عن الفضيل عن ابی عبدالله عليه السلام قال اذا اقرّ الحرّ علی نفسه بالسرقه مره واحده عند الامام قطع،

ج: اين همان وسطش ديگر قسمت،

س: بله همينی است که به عنوان يک چيز آورده

ج: خوانديم ديگر همينی که آقای خويي آورده ديگر خب

س: پس من می­گويم اين غير از آن متن طولانی است

ج: اين وسطش است اين يک تکه از آن متن، آقای خويي اين را يک حديث ديگر قرار دادند اين همان است، کلينی دقت کرديد تقطيع چه شد؟ کاملاً به نظر من ديگر واضح شد، شيخ طوسی شما می­گوييد حديث آمده صحيح است شيخ طوسی نقل کرده، شما چطور می­گويي اين حديث صحيح است شيخ طوسی هم قبول نکرده آن حديث را اگر خودشان تعبد دارد را قبول نکرده، گفته اين قابل قبول نيست، حمل بر تقيه می­شود اين هم خود شيخ طوسی، شيخ کلينی هم که نياورده، شيخ صدوق هم که نياورده، فتوای خود کلينی هم که مرتين می­خواهد، اين تقطيع برای چه شد؟ الآن ما دقيقاً نمی­دانيم الآن من خودم من نمی­دانم ما اين پديده را داريم می­بينيم که مرحوم کلينی تقطيع کرده اين­که بگوييم شيخ اشتباه کرده اين را در يک مثلاً يک حديث ديگری بوده مثل مدرج که يک حديثی را به حديث ديگر مخلوط کرده، احتمالش هست حالا نمی­توانيم فعلاً چيزی بگوييم فعلاً ما می­دانيم که مرحوم کلينی اين قسمت را تقطيع کرده و نقل نکرده دقت، به نظر ما اين نحوه تقطيع اين تقطيع فهرستی هم نمی­شود اسمش را بگذاريم، ظاهراً روايت واحده قال له بعض اصحابنا يا اباعبدالله ظاهراً روايت واحده است که تقطيع شده

س: خب همين مرحوم کلينی از ضريس دارد جای ديگر نقل می­کند خب،

ج: خب

س: مرّه را آورده آنجا،

ج: می­دانم اگر ثابت بود، از فضيل نقل می­کرد چرا روايت فضيل را آورده خب؟

س: خودش فتوا نداده

ج: بعدش هم فتوی نداده، خود ايشان قبول نکرده اگر قبول کرده که می­گفت، من يک دفعه ديگر

س: در باب مرّه را نياورده درست است؟

س: شيخ در خلاف اين مسأله را آورده، مصدر چهل خلاف از ابواب چيز جلد پنج صفحه چهار صد و چهل و سه، مسأله چه؟ لايسقط حکم بالسرقه و وجوب القطع

22: 11: 1

مرة واحده و يحتاج ان يقرّ مرتين، حتی يقطع عليه بالسرقه فبه قال فلان فلان، و دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم

س: بعد حاج آقا ببينيد اين روايات را واقعاً مرحوم کلينی را چندتا روايت را آورده اينها را کنار هم بگذاريد، می­گويد يکبار اقرار می­کند، حاج آقا اقرار کرده بعد بر می­گرده از اقرارش امام می­گويد بازهم بايد قطع بشود دستش، ديگر از اين صريح­تر

ج: معلوم

49: 11: 1

اقرار کرد برگشت حالا يکبار بوده

س: يکبار يا دوبار ندارد که

ج: حالا دوبار يعنی به مقداری که ثابت بشود

س: صدق اقرّ در يکبار کافی است

ج: معلوم نيست نه، اقراری که ثابت بشود، اقراری که ثابت بشود، مرتين است

س: و عند قوم لو اقرّ مرتين ثبت، خودش می­گويد عندنا مرتين

ج: آن وقت دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم

س: اين مبسوط است اما آن خلاف دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم حاج آقا صلوات، چيز تمام شد

ج: اللهم صلّ علی محمد و آله الطاهرين.